

تأثیر چیستی ثواب و عقاب در ترتب ثواب بر واجب غیری از منظر آیت الله سبحانی

نویسنده: علی ابراهیمی^۱

استاد راهنما: جناب حجت الاسلام و المسلمین دهقانی

چکیده

معیار در ثواب و عقاب موضوعی، کلامی است که در بحث امر غیری اثرگذار بوده و اصولیان از آن سخن گفته‌اند. تشتت آرای کلامی سبب اختلاف در ترتب ثواب بر امتثال واجب غیری شده است. مراجعه به روایات حاکی از آن است که بر امتثال امر غیری ثواب قرار داده شده است. دیدگاه تفضل و استحقاق به عنوان شاخص آرای دانشمندان کلام مورد توجه اصولیان بوده که نوع اثرگذاری آن در امر غیری ارزیابی گردیده است؛ از آن جهت که در جریان رسیدن به یک امر آیا در این مسیر نیز به افعال انسان ثوابی تعلق می‌گیرد یا خیر. این به دیدگاه کلامی در هر جریان اصولی بستگی دارد. آنچه در یک نگاه کلی از این مقاله قابل برداشت است آنکه از نظر دیدگاه قائلین به تجسم اعمال و تفضل خداوند عقل مدخلیتی ندارد و باید به منابع مراجعه کرد تا فهمید آیا ثواب بر امتثال واجب غیری بیان شده است یا خیر؛ اما در دیدگاه قائلین به استحقاق نیز طبق بعضی از نظرات، ثواب داشتن را برای امر غیری نپذیرفته‌اند. روش کار مقاله توصیفی - تحلیلی با منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: ثواب و عقاب، واجب غیری، کلام، اصول.

مقدمه

گاهی اوقات نظریات در یک علوم، سبب تأثیرگذاری در علوم دیگر می‌شود و این باعث پیوند میان رشته‌ای بین دو علم می‌گردد. از جمله این علوم، کلام و اصول است. در بعضی از مسائل علم اصول تأثیر دیدگاه‌های کلامی کاملاً مشهود است. یکی از آن مسائل، بحث ملاکات ثواب و عقاب و تأثیر آن در امتثال واجب‌غیری می‌باشد. در این باب اصولیون بحث مفصلی داشته‌اند؛ اما در این مقاله سعی شده تنها آرا و نظرات آیت‌الله سبحانی جمع‌آوری شود. از آن جهت که محوریت در مقاله تنها با نظریات و بیانات آیت‌الله سبحانی است، برای راحت‌تر شدن فهم از تکرار نام جلوگیری شده است.

در کلام دیدگاه‌های گوناگونی در باب ملاکات ثواب و عقاب مطرح است که بسته به هر دیدگاه کلامی، جریان اصولی مقابل آن در باب ترتب ثواب بر امر غیري را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از جمله دیدگاه‌های شاخص که در ماهیت و ملاک ثواب و عقاب مطرح شده دیدگاه تجسم اعمال، تفضل و استحقاق است که در این میان آیت‌الله سبحانی به نظریه قائلین به تفضل گرایش دارد. بنا بر نظریه تجسم اعمال که همانا قائل به اثر تکوینی خود عمل می‌باشند، چنین استدلال می‌کنند که هر آنچه انسان با آن مواجه خواهد شد تنها یک عمل با صورت‌های گوناگون است که به اقتضای شرایط تغییر پیدا می‌کند و امتثال غیري نیز در این میان از آن جهت که حد و حدود آن برای ما روشن نیست، قابل بحث نیست. مکتب دیگری که قائل به استحقاق هستند با این استدلال که انسان به واسطه سختی که در انجام یک اطاعت امر به او می‌رسد مستحق ثواب و پاداش می‌شود که بر اساس ادله‌ای که مطرح می‌گردد رد می‌شود. در نهایت کسانی که قائل به تفضل خداوند هستند و این‌طور بیان می‌دارند که ثواب و عقاب صرفاً یک جعل و وضعی توسط خداوند دارد که سرچشمه آن تفضل و کرامت خداوند است و بنا بر آنچه از آیات و روایات برداشت می‌شود خداوند در مقابل برخی امور که انسان به عنوان مقدمه‌ای برای رسیدن به اطاعت امر مولایش انجام می‌دهد

هم ثوابی جعل کرده است.

هرچند این بحث از دیرباز میان اصولیان مطرح بوده، اما تمام این نظریات در قالب عربی و در خلال مباحث بوده و در ساختار مقاله و به قلم فارسی در جایی ارائه نشده است. این مقاله از آن جهت که اثبات کند علم کلام در علم اصول اثرگذار است و از طرفی آیت الله سبحانی که از مراجع عظام هستند و کتب ایشان از جمله کتب درسی است که در حوزه تدریس می شود، برای شناخت نظریات ایشان، انتخاب شده اند. روش کار مقاله توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است. در این نوشته از درس خارج اصول استاد سبحانی و کتاب‌های المحصول فی علم الاصول، الوسیط فی اصول الفقه و المبسوط فی اصول الفقه به عنوان منابع اصولی از ایشان استفاده شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مفهوم شناسی

۱. ثواب و عقاب

از نظر اهل لغت، «ثواب» از ریشه «ثوب» به معنای بازگشت پس از رفتن یا بازگشت چیزی به حالت اصلی خود است. (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۷۹) لفظ ثواب در نظر لغت دانان هم در برابر عمل نیک و هم در برابر عمل بد به کار رفت است اما کاربرد غالب آن برای پاداش نیک است. (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۸۰) اما «عقاب» از ریشه «عقب» به معنای سرانجام و فرجام کار است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۱۱)

ثواب و عقاب از اصطلاحاتی است که در علم کلام بررسی می شود. از جمله دیدگاه‌هایی که مورد بحث قرار گرفته، نظراتی همچون جعلی و قراردادی بودن ثواب و عقاب، تجسم صور اعمال یا عین عمل بودن ثواب و عقاب است که به فراخور بحث به آن پرداخته می شود.

۲. واجب غیری

اصولیون واجب را در یک تقسیم بندی، با توجه به آنکه خود مطلوب است یا مقدمه یک مطلوب است، به نفسی و غیری تقسیم کرده اند.

تعاریف متعددی برای واجب غیری بیان گشته است؛ از جمله، آنچه امر شده به آن چیز به خاطر غیرش (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۴۱) یا زمانی که انگیزه در واجب رسیدن به واجب دیگری باشد به نوعی که نتوان از طریق دیگری به آن مطلوب رسید؛ به عبارتی رسیدن به مطلوب متوقف بر آن واجب باشد را «واجب غیری» می نامند. (انصاری، ۱۴۰۴ق، ص ۶۶)

دیدگاه اول در ثواب و عقاب (تجسم اعمال)

یکی از دیدگاه‌ها در رابطه با ملاک ثواب و عقاب، تجسم اعمال است. این دیدگاه به صورت مفصل در فلسفه و کلام مطرح شده است. قائلین به این مکتب، ثواب و عقاب را از قبیل تجسم اعمال می‌دانند که خود به سه نظر تقسیم شده‌اند:

نظر نخست آنکه هرچه در این جهان است به دو شکل تجلی می‌کند. به عبارت دیگر ثواب و عقاب غیر از اعمال ما چیز دیگری نیست و تنها به نسبت اقتضای محیط، ظهور پیدا می‌کند؛ مثلاً یک فعل مانند روزه یا نماز در دنیا به شکل همین صورت نماز به عنوان مجموعه‌ای از اعمال که شامل قیام و رکوع و سجود می‌شود، تجلی می‌کند و در آخرت به صورت نور جلوه‌گر خواهد شد. در حقیقت ما با یک وجود که همانا عمل باشد سروکار داریم؛ یعنی در دنیا به واسطه فعل ما عمل به وجود می‌آید و در آخرت نیز باطن همان عمل نمایان خواهد شد. (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۳)

گناهان نیز مانند همان کیفیتی که برای ثواب مطرح شد به دو جلوه ظهور پیدا می‌کند: در دنیا به صورت افعالی که انسان آن را مرتکب می‌شود و در آخرت به صورت حقیقی مانند بوی بد یا آتش. شاهد این دیدگاه بیان اهل برزخ در مواجهه با اهل معصیت است که از بوی بد آنها گله‌مند هستند. البته این به معنای وجود چیزی غیر از عمل نیست؛ تنها همان اعمال بد است که به صورت حقیقی تجلی پیدا کرده است.

شاهد قرآنی این نظر نیز آیه شریفه «يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْبُرُونَ» (توبه: ۳۵) است. آنچه قرآن در صدد بیان آن است همان توجه به این نکته است که آنچه در قیامت به صورت آتش نمایان خواهد شد و وسیله تنبیه و مجازات شما قرار خواهد گرفت، همان اعمال یا به عبارت دیگر مکسوبات شما در دنیا است که در آخرت به صورت باطن حقیقی اش تجلی پیدا کرده است. در آیه

مذکور، عبارت «هَذَا مَا كَنَزْتُمْ» به همین نکته اشاره دارد.

در آیه ای دیگر نیز به این نکته اشاره شده است که آنچه شما در آخرت با آن مواجه خواهید شد، همان اعمال است که از پیش برای خود فرستادید و این دلالت بر وجود یک حقیقت با دو تجلی دارد: یکی در دنیا که همان عمل بود و دیگر در آخرت که نمایانگر باطن آن بود: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف: ۴۹). (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۴)

نظر دوم در مکتب تجسم اعمال نیز در سبب بیان آن است که نتایج اعمالمان در دنیا را، در آخرت خواهیم یافت که این همان تأثیر تکوینی خود عمل است؛ به این معنا که عمل ما در دنیا، علت، و آنچه در آخرت با آن مواجه خواهیم شد، معلول آن است؛ به بیانی دیگر آن عمل که در دنیا محقق گشته اصل است و آنچه در پی آن خواهد آمد فروع آن است. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۵)

قائلین نظر سوم می گویند هرکس مطابق نفسش و آنچه کسب کرده، آخرت خود را خواهد ساخت. مکسوبات انسان، هم شامل عقاید او و هم شامل اعمال او می شود. انسان به مرور از طریق مکسوبات خود، چه در جانب خیر یا شر، در جان خود ملکه ای را ترسیم خواهد نمود که آن ملکه در صورت حاصل شدن از اعمال خیر، سبب متنعم شدن انسان در آخرت خواهد شد یا اگر منشأ آن افکار و اعمال شر است، سبب اذیت و آزار انسان خواهد شد. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۶)

بنا بر این نظر می توان چنین گفت که جزای ما در آخرت، همان صورت ملکوتی اعتقاد و اخلاق و عمل ماست. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۶)

مقتضای این دیدگاه در امتثال واجب غیری

با توجه به این دیدگاه که ما تنها با اعمال به صورت های گوناگون مواجه می شویم، نمی توانیم بگوئیم آیا تنها واجب نفسی سبب بهشت و جهنم می شود یا اینکه واجب غیری نیز چنین جایگاهی را دارد؛ چراکه حد و حدود تجسم اعمال برای ما روشن نیست که تنها آن اعمال که ذاتاً مطلوب شارع بودند تجلی خواهند داشت یا مقدمات آن نیز در این حیطه دخیل خواهند بود. (سبحانی، درس خارج اصول، ۹۵/۰۲/۰۸؛ همو، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۶۰)

دیدگاه دوم در ثواب و عقاب (استحقاق)

در این دیدگاه مسئله جزای عمل و استحقاق مطرح می‌شود که عده‌ای از متکلمین، از جمله محقق طوسی و علامه حلی، بر این نظر هستند. اولین استدلال قائلان این دیدگاه آن است که مشقتی که انسان در ارتکاب اعمال مترتب می‌شود اگر بدون عوض باشد، ظلم است و قبیح. (حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۰۷) در جواب گفته می‌شود کسی که غنای پروردگار خویش و در کنار آن فقر محض خود را شناخته باشد با این نگاه که هر آنچه حتی در طریق رسیدن به مطلوب شارع مورد استفاده قرار می‌دهد را نیز خود شارع به او عطا فرموده، تصدیق می‌کند عدم استحقاق را؛ چراکه اگر قائل به استحقاق باشیم و در مقابل اعمال، خود را مستحق دریافت پاداش بدانیم، بر خدا واجب است که جزای عمل را بدهد و در صورت ترک آن، ظلم بر عبد تلقی خواهد شد و این از منظر کسی که شناختی اجمالی به غنای خدا نیز داشته باشد، غلط می‌باشد. مثال ادبیاتی جایگاه خالق و مخلوق همان جایگاه معنای اسمی و حرفی است؛ از این جهت که معنای حرفی در حقیقت غیر مستقل است. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۱) شاهد قرآنی این پاسخ نیز قول خدای متعال است که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾. (فاطر: ۱۵)

از طریق یک امر عرفی نیز می‌توان این پاسخ را تبیین نمود و آن اینکه بین رابطه عبد و مولا در عرف نیز چنین است که عبد در قبال اطاعت امر مولا مستحق چیزی نمی‌شود؛ با وجود اینکه این رابطه عبد و مولا در عرف، از امور اعتباری می‌باشد؛ ولی در مسئله ما که رابطه خالق و مخلوق در قالب مولا و عبد مطرح شده، یک امر تکوینی می‌باشد؛ یعنی عبودیت در آن نسبت به یک امر اعتباری شدت بیشتری دارد و عدم استحقاق عبد در مقابل امر مولا نیز وضوح بیشتری دارد. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۲)

استدلالی که در جریان بحث مطرح شده با این مضمون که تکلیف دارای مشقت است و مشقت بدون عوض، ظلم تلقی می‌شود و ظلم یک امر قبیح است، از نظر صغری و کبری دارای

اشکال است: صغری از آن جهت که در اصل واجبات شرعی نسبت به واجبات عقلی لطیف تر هستند؛ به این مفهوم که عبد برانگیخته و سوق داده می شود نسبت به کسب سعادت و دفع شقاوت و بدبختی و این دو محقق نخواهند شد مگر به شناخت اسباب آن و اسباب آن چیزی نیست غیر از تکالیف الهی که از طریق کتاب و سنت به ما رسیده است. این تکالیف از آنجایی که خداوند در حقیقت به تمام باطن و ظاهر ما آشنایی دارد و به عبارت دیگر به درد و دوی ما آگاهی دارد برای رسیدن بندگان خود به سعادت تکالیفی را بیان فرموده که هرچند شاید در ظاهر دارای سختی و تلخی باشد ولی در باطن چون سبب سعادت است، راحت و شیرین است. آنچه در سعادت انسان نیز بیان می شود تنها رسیدن به یک مرتبه است که همانا به کامل شدن انسان منتهی می شود؛ یعنی کسب تمام فضائل و دوری از تمام رذائل.

اما اشکال کبری در آن است که زمانی می توان عدم عوض را ظلم و قبیح دانست که آنچه شخص به آن امر کرده، تحت ملکیت او نباشد؛ یعنی در مقام بحث ما که ظلم را منتسب به خدا می کنیم، چون ما و هر آنچه تحت تصرف ماست از آن خداست و ما مملوک او محسوب می شویم دیگر ظلم و قباحتی وجود ندارد.

محقق عراقی مسئله استحقاق را به دو صورت تفسیر کرده است: نخست آنکه مکلف بر خدا حق یافته است. این حق بدان سبب پدید آمده است که به او امر او گردن نهاده و عمل را طبق آن قرار داده است. شبیه این حق در عرف مردم نیز مشاهده می شود؛ مثلاً وقتی عبد از مولای خود اطاعت می کند برای عبد حق نسبت به مولا قائل می شوند؛ تفسیر دوم آنکه وقتی انسان با انجام اعمال صالح، خود را در زمره صالحان و نیکان قرار می دهد، لیاقت پیدا می کند تا مولای او بر او تفضل نماید و با نعمات اخروی او را خرسند نماید.

در ارتباط با قول اول، در مباحث قبل گذشت که عبد در اطاعت او امر مولا مستحق دریافت پاداش نخواهد شد. حال فرض ما در جایی است که نه تنها رابطه عبد و مولا یک رابطه اعتباری نیست، بلکه مولا در جایگاه خالق و مالک قرار گرفته و این خود مؤید آن است که هیچ دلیلی مبنی بر استحقاق دریافت پاداش توسط عبد وجود نخواهد داشت.

اما قول دوم صحیح می باشد. عقل می پذیرد که عبد زمانی که به او امر مولای خود کردن می نهد به واسطه این اطاعت لایق تفضل مولای خود می شود. (عراقی، ۱۳۷۰ق، ج ۱، ص ۳۷۵) در این بحث نیز محقق خوئی در بیان خود پس از بیان دو صورت بالا، قائل است آنچه قائلین به استحقاق

نیز در نظر داشتند مبنی بر استحقاق دریافت پاداش، همانا تعریف دوم محقق عراقی است؛ به این معنا که عبد به واسطه اطاعت امر از مولا لیاقتی برای تفضل مولایش پیدا می‌کند؛ اما این نکته نیز مد نظر باشد که آنچه قائلین به استحقاق مطرح کردند شامل تعریف دوم نمی‌شود؛ چراکه استدلال آن مبنی بر آن بود که اگر عبد فعلی را مبتنی بر امر مولا انجام دهد و در قبال آن عوضی دریافت نکند، این ظلم خواهد بود و این با تعریف اول از نظر محقق عراقی نزدیک‌تر است تا تعریف دوم.

استدلال دوم قائلین به جزای عمل و استحقاق این است که شواهد قرآنی متعددی مبنی بر اجر و جزای اعمال در قرآن ذکر شده است؛ برای مثال در آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (فاطر: ۷) اجر در جایی مطرح است که استحقاق وجود داشته باشد. با عنایت به این نکته، «أَجْرٌ كَبِيرٌ» دال بر وجود جزای عمل به دلیل استحقاق عبد است و این بدین معناست که عبدی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده مستحق دریافت پاداش شده است. در آیه‌ای دیگر نیز با اشاره به ضایع نشدن اجر محسنین، به وجود اجری اشاره شده که در مقابل فعلی از عبد قرار گرفته است: «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (هود: ۱۱۵) هرچند بعضی در تفسیر آیه، «محسنین» را در جایگاه شخصی می‌دانند که او با عنایت به اینکه اجری در قبال صبر و اطاعت او امر الهی جعل شده، ولی خداوند این اجر را تفضلاً به او وعده داده؛ نه از آن جهت که مستحق دریافت اجر و پاداش شده است. (القشیری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۲)

این نوع برداشت با نوع برخورد قرآن منافات دارد. قرآن در اصل بنا را بر مدارا و ملاحظت گذاشته است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَهُوَ أَجْرٌ كَرِيمٌ». (حدید: ۱۱) این آیه نشانگر لطف و رحمت خداوند است؛ چراکه خداوند در قبال چیزی به صورت مضاعف جبران خواهد نمود که حتی اعطاکننده آن نیز خود اوست.

در عرف، قرض زمانی صحیح است که آنچه قرض داده می‌شود برای شخص قرض‌گیرنده نباشد؛ (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۱۱۳) در غیر این صورت دیگر قرض نیست؛ همانند جایی که خدا در مقام مشتری واقع می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ». (توبه: ۱۱۱) در اصل زمانی کسی می‌تواند در جایگاه مشتری قرار گیرد که مالک کالا نباشد. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۱۱۳) حتی در تعبیر دیگری شخصی که قرض می‌دهد در جایگاه وکیل و نواب خداوند است؛ چراکه شخص در حقیقت اصلاً دارایی و اموالی از خود ندارد و هر آنچه قرض می‌دهد در اصل از مال دیگری که خداوند باشد، قرض می‌دهد.

با این بیان روشن شد که چه در قرض و چه در خرید، این قید - به این معنا که شخص قرض دهنده و فروشنده از اموال خود چیزی قرض دهد یا بفروشد - با جایگاه خداوند در عالم به عنوان مالک حقیقی تناسب ندارد؛ یعنی هیچ انسانی در عالم به صورت حقیقی مالک چیزی نیست تا اینکه آن را به خدا قرض دهد و بر خدا واجب باشد عوض آن را برگرداند؛ چراکه هرچه در این عالم است تنها مالک آن خداوند است و علت بیان به این صورت برای تأکید در پرداخت جزای عمل است. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۱۱۳) از آن جهت که خداوند خود را مانند شخصی که قرضی اخذ کرده و این قرض در ذمه او قرار گرفته تا بازگرداند، ملزم می‌داند که حق بندگان را ادا نماید؛ هرچند تمام آنچه آنان در اختیار دارند از ملک او باشد.

با عباراتی دیگر نیز خداوند حول محور ثواب سخن گفته است؛ از جمله آن کلمه «وعد» در آیه ﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ (نساء: ۹۵) یا کلماتی با مضامین «جعل» و «وضع» است؛ مانند آیه ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ (مائده: ۹) به این بیان که کسانی که ایمان بیاورند و اهل عمل صالح باشند، برای آنها مغفرت و اجر بزرگ قرار داده شده است.

تمامی اقسام قرآنی مطرح شده، در اصل منطبق با نظر قائلین به تفضل است. خداوند به واسطه جعل و وضع جزاء در مقابل اطاعت او امرش تفضل نمی‌کند. در حقیقت خداوند در ابتدای امر هیچ عوضی در مقابل کردن نهادن بر او امر جعل نمی‌کند؛ اما پس از امر، از جهت لطف و رحمت و اسعه خود، بر مؤمنان و صالحان تفضل نموده در قبال او امری که اطاعت کرده‌اند اجری وضع می‌کند. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۴)

پس از پذیرفتن این مسئله که خداوند از باب تفضل اجری را در قبال انجام او امر خود جعل می‌کند، می‌توان آن را به دو نوع تفسیر نمود: نخست آنکه این جعل به صورت «اخباری» ذکر شده است؛ یعنی در قبل نیز این اجر در قبال اطاعت امر الهی بوده و خداوند در زمان جعل از آن خبر داده است؛ (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۴) دوم آنکه آن را «انشائی» تلقی کنیم؛ یعنی خداوند به واسطه جعل آن اجر، آن را بنا نهاده و در حقیقت پیش از بیان خداوند هیچ اجری در مقابل او امر وجود نداشته است.

در صورت نخست اگر این امر، یعنی اعطای اجر به مطیعان او امر انجام نشود، سبب آن است که گفته شود خبر کذب بوده است؛ یعنی آن خبری که خداوند بیان نموده در باب اعطای اجر به کسانی که مطیع او امر بودند، صادق نبوده و کذب است؛ اما اگر آن بیان از نوع «انشائی» باشد نیز

معنا همان است و یعنی خداوند با عدم اعطای اجر به مطیعان او امرش، خلف وعده نموده است. حال آنکه هر دو امر، یعنی کذب بودن خبر و خلف وعده خداوند حکیم از جانب عقل قبیح است. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۴)

مقتضای این دیدگاه در امتثال واجب غیری

در این جایگاه می‌توان چهار نظریه را بنا بر دیدگاه‌های متفاوت در قائلین به استحقاق مطرح نمود که بدین شرح است: یک نظر آن است که ثواب تنها بر واجب نفسی تعلق می‌گیرد. این نظر محقق خراسانی و امام خمینی علیه السلام نیز می‌باشد. نظر دیگر آنکه زمانی ثواب بر امر غیری مترتب می‌شود که امر مستقلی به آن رسیده باشد. دو دیدگاه دیگر را چنین تفصیل داده‌اند که اگر مقدمات را به قصد رسیدن به فعلی که امر الهی به آن تعلق گرفته انجام می‌دهد، ثواب بر آن نیز مترتب می‌گردد که نظر دیگر به این فرض قیدی اضافه می‌کند و آن اینکه باید این عمل منجر به تحقق و وجود آن واجب نفسی گردد؛ و گرنه در حد امتثال واجب غیری‌ای که منجر به تحقق ذی‌المقدمه نشود، ثواب تعلق نمی‌گیرد.

محقق خراسانی چنین ادله آورده است که وقتی شخص از اطاعت امری از جانب مولا تخطی و سرپیچی می‌کند تنها برای او یک عقاب در نظر گرفته می‌شود؛ حتی اگر آن امر چندین مقدمه نیز داشته باشد که به واسطه سرپیچی، نه مقدمات امر و نه به تبع آن خود فعل که به آن امر شده، محقق نشده است. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۷) به همین دلیل برداشت می‌شود انسان در صورت انجام آن امر و ایجاد آن فعل، هر چند چندین مقدمه نیز داشته باشد، تنها یک ثواب خواهد داشت؛ چه اینکه عبد تمام مقدمات را برای رسیدن به امر لحاظ کرده باشد و چه بعضی آن را ایجاد کرد باشد.

اشکالی که بر این دیدگاه وارد است به دلیل خطا در علت استحقاق عبد است؛ چراکه عبد از آن جهت که اطاعت امر مولا کرده مستحق دریافت پاداش شده است؛ حال چه اینکه این امر به خاطر نفس امر باشد (واجب نفسی) چه به خاطر امری غیر از آن (واجب غیری)؛ ولی آنچه مهم است صدق اطاعت امر بر آن فعل است که این حتی در واجب غیری نیز از نظر عقل مشهود است؛ ضمن آنکه دلیلی که بیان گشت به این مضمون که چون در سرپیچی از اطاعت امر مولا تنها یک عقاب برای انسان در نظر گرفته می‌شود پس با انجام آن یک ثواب نیز به انسان می‌رسد هم جای اشکال دارد؛ چراکه تلازمی بین آن دو نیست. ممکن است یک امر در صورت نافرمانی، یک عقاب داشته باشد؛ ولی در صورت انجام و اطاعت از آن چند ثواب برای آن در نظر گرفته شود. با این بیان

عبد در صورتی که مقدمه را به این قصد که می خواهد به ذی المقدمه، که همان فعلی است که مولا به آن امر کرده برسد، اطاعت امر در آن به صورت کامل روشن است. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۷)

نظر دیگر آن است که یک امر از آن جهت که برای مولا محبوبیت دارد، برای آن ثواب در نظر گرفته شده است و این محبوبیت به نفس فعل برمی گردد؛ یعنی یک فعل باید محبوبیت ذاتی داشته باشد که در اینجا واجب نفسی اگر ثواب دارد به خاطر محبوبیت خود آن عمل است. این ویژگی در واجب گیری روشن نیست.

اشکال این دیدگاه چنین است که صرفاً محبوبیت فعل سبب قرار گرفتن ثواب در مقابل یک امر نیست؛ بلکه از آن جهت که اطاعت امر مولا صورت گرفته، ثواب بر آن جعل شده است؛ (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۵۸) یعنی همین که عبد به دلیل خواست و امر مولا حرکت کرده و از خواسته های نفسانی تأثیر نپذیرفته مورد مدح عقل واقع می شود. این مدح دال بر وجود ثوابی از جانب خداوند است. بنا بر این گفته روشن است که آنچه در آن اطاعت امر مولا صدق کند برای مترتب شدن ثواب بر آن کافی است که واجب گیری نیز در جای خود در همین فرض جای می گیرد؛ اما در مقابل این طور استدلال می شود که ثواب در جایی به انسان می رسد که فعلی که ایجاد کرده مقرب باشد؛ به آن جهت که سبب نزدیکی انسان به خداوند گردد. عملی که مقرب است ویژگی آن محبوبیتی که به مولا بازمی گردد. از آنجایی که واجب گیری محبوب نیست می توان گفت سبب تقرب انسان نمی شود و اگر فعلی سبب تقرب نشود این بیانگر آن است که ثوابی بر آن وجود نخواهد داشت. خطای این استدلال نیز در آن است که ثواب تنها در جایی بیان نمی شود که صرف ذات یک عمل محبوبیت داشته باشد؛ بلکه از آن جهت که یک عمل الهی انجام گرفته یا عملی که در راه رسیدن به یک فعلی که امر الهی به آن تعلق گرفته است، همین مقدار برای مقرب بودن عمل و به تبع آن تعلق ثواب در مقابل آن عمل کافی است. روشن است با این دلیل دیگر تفاوتی در اینکه فعل محبوبیت ذاتی داشته باشد یا نه، تفاوتی نخواهد داشت و صرفاً همین که رنگ و بویی از اطاعت امر مولا در آن باشد کافی است. این رنگ و بوی الهی داشتن فعل در مقدمه ای که به قصد رسیدن به ذی المقدمه انجام می شود نیز وجود خواهد داشت و این یعنی یک امر غیري نیز در جای خود، هم از جانب خداوند دارای محبوبیت است و هم از جانب ما دارای تقربی که منجر به کسب ثواب می شود.

دیدگاه سوم در ثواب و عقاب (تفضل)

در میان بحث از دیدگاه قائلین به استحقاق، به صورت کلی دیدگاه قائلین به تفضل نیز بیان شد. در اینجا به صورت منظم این بحث را پی می‌گیریم. قائلین به تفضل معتقدند ثواب از جانب خداوند به صورت جعلی و قراردادی می‌باشد و این جعل به سبب تفضل خداوند بر بندگانش هست. (سبحانی، درس خارج اصول، ۱۳۹۵/۲/۸)

نمونه عرفی این دیدگاه، آن دسته از پاداش و عقاب‌هایی هست که در جریان یک حکومت برای اموری وضع می‌شود؛ (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۵) چنان‌که در کلام وحی نیز چنین به آن اشاره شده است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا﴾. (انعام: ۱۶۰) این‌گونه از آیه برداشت می‌شود که خداوند در مقابل برخی اعمال پاداشی قرار داده که تنها علت آن جعل خود خداوند است. روشن است که این جعل توسط خداوند از صفت فضل او جریان گرفته و نمی‌توان چنین ادعا کرد که این جزایی که در مقابل عمل قرار گرفته تنها یک رابطه علی و معلولی است؛ یعنی این جزا در مقابل عملی قرار گرفته که آن عمل سبب ایجاد چنین پاداشی است. (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۵)

مسئله‌ای که فرع بر این دیدگاه است، آن است که خداوند پس از وعده دادن برای پاداشی حتی از جانب فضل خود، واجب است به آن وعده عمل نماید؛ (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۵) هرچند این استدلال تنها در وعده خداوند تأثیرگذار است؛ کما اینکه در وعید امکان گذشت از بنده از باب کرامت و بزرگی خداوند وجود دارد. (سبحانی، درس خارج اصول، ۱۳۹۵/۲/۸) آیه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (زلزله: ۷) نیز در اثبات این دیدگاه مبنی بر تفضل خداوند حتی به مقدار ذره‌ای کار نیک تأکید دارد. (سبحانی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۲۶) تطابق ظاهر آیات و روایات با مبانی این دیدگاه سبب شده کسی اصل این دیدگاه را نفی نکند. (امام خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۷۷)

مقتضای دیدگاه تفضل در امتثال واجب غیری

در این دیدگاه عقل مدخلیتی ندارد. (سبحانی، درس خارج) باید بنا بر آنچه در اصول و مبانی دیدگاه قائلین به تفضل مطرح شد، برای فهم آنکه آیا برای مقدمه امر مولانا نیز ثوابی جعل و وضع شده است به آیات و روایات رجوع کرد. (همان) آنچه از آیات قرآن برداشت می شود دال بر وجود ثواب برای واجب غیری است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا أَكْتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾. (توبه: ۱۲۰) در آیه به طور مستقیم اشاره شده به سختی هایی که در مسیر خداوند به انسان می رسد، اجری در مقابل آن قرار داده شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

* قرآن كريم.

١. جلالى مازندرانى، سيد محمود (١٤١٤ق)، تقرير بحث شيخ جعفر سبحانى (المحصل فى علم الاصول)، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٢. سبحانى تبريزى، جعفر (١٤٣١ق)، المبسوط فى اصول الفقه، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٣. خمينى، سيد روح الله (١٤١٤ق)، مناهج الاصول، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
٤. علامه حلى (١٤٠٧ق)، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، بي جا، مؤسسه النشر الاسلامى.
٥. عراقى، آقاياء الدين (١٣٧٠ق)، بدائع الأفكار فى الأصول، نجف اشرف، المطبعة العلمية.
٦. طبرسى، فضل بن حسن (١٣٧٢ش)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، ناصر خسرو.
٧. القشيرى، عبد الكريم (بى تا)، لطائف الاشارات فى تفسير القشيرى، بي جا.
٨. ثلاثى، يوسف بن احمد (١٤٢٣ق)، تفسير الثمرات اليانعة و الاحكام الواضحة القاطعه، يمن. صعده، مكتبة التراث الاسلامى.
٩. راغب اصفهانى، حسين بن محمد (١٤١٦ق)، المفردات فى غريب القرآن، بيروت، دار القلم.
١٠. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق)، لسان العرب، بيروت، دارالصادر.
١١. سبحانى، درس خارج اصول، ٩١/٦/١٨ تا ١٣٩٢/٣/١٣: eshia.ir.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني